

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب اربعہ در ہیئت و فروع

مؤلف
جہانگیر خان
۱۱۱۱

موضوع

تعداد اختتامی) ۲۸

مطبعة
الكتاب
۲۸
مطبعة
الكتاب
۲۸

تعداد سر لشکر مجید پور (ناصر الدوله) به کتا پخته مجلس شورای ملی

$$\begin{array}{r} 44395 \\ \hline 8187 \end{array}$$

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اہدائی

54

۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	اربعه در معرفت قرآن
مؤلف	محمد بن محمد بن زین العابدین
موضوع	تفسیر
شماره اختصاصی	۲۸
تیمار سرانجام	(تایید شده)
شماره ثبت کتاب	۴۴۹۴
تیمار سرانجام	۵۱۵۷
خطی اهدائی	
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
۲۸	

کتابخانه مجلس شورای ملی

در عهد دروغ نواز

مدین گهین زلفه نعلودر فرور

سی (۲۸) (خط) (امدانی)

که معینه بود (نامور الموم) به کتابخانه مجلس شورای ملی

۴۹۴



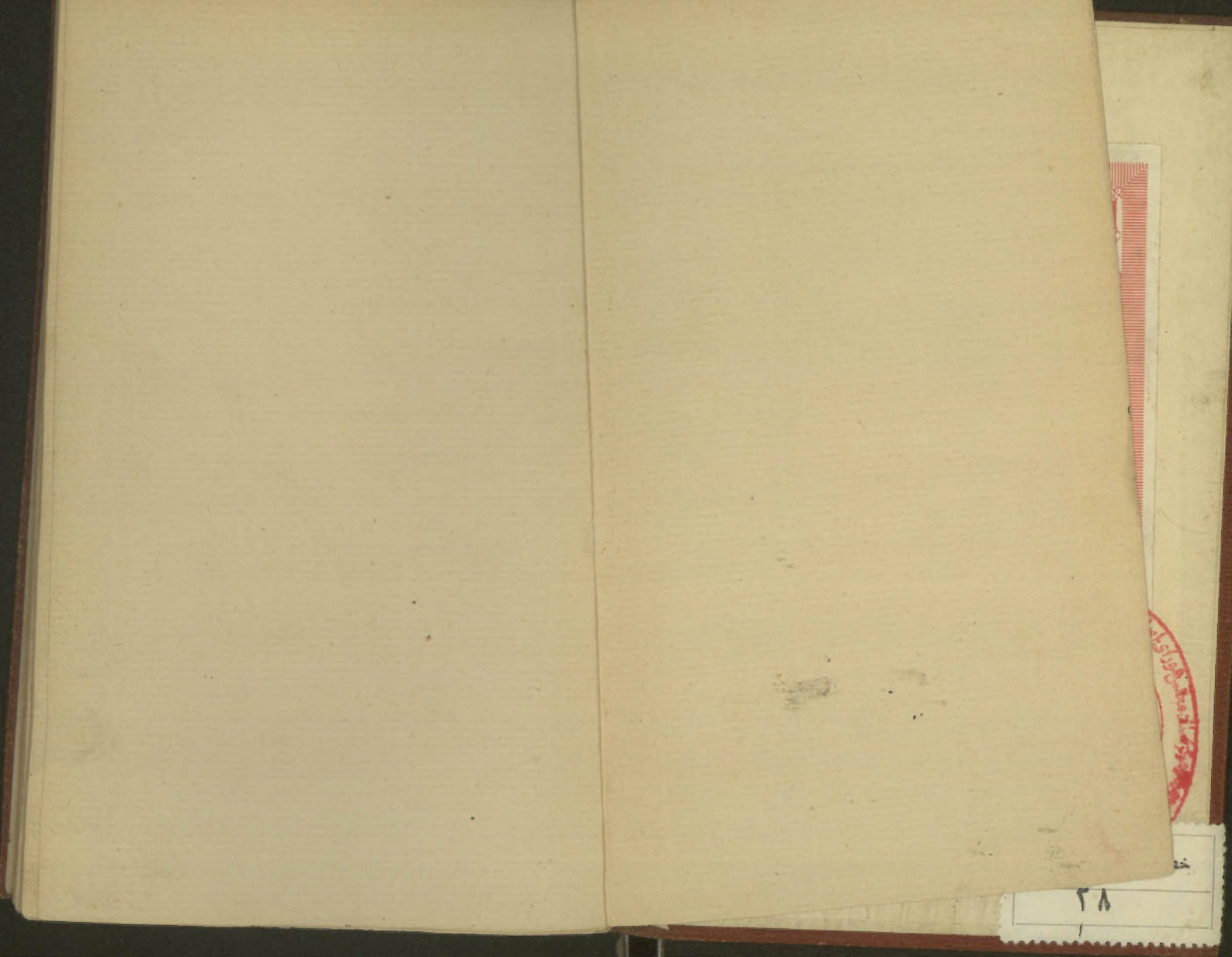
شماره ثبت کتاب

۴۳۹۱
۵۱۸۶

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اهدائی

۲۸



مذاکرات

اربعیه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد مجید و ستایش خالی از عدد انانی مطلق را
 پند و که بنی نوع انسانی را بواسطه نقوشین
 انبیاء و رسل که هر یک رکن ممالک دین
 و دانشند تربیت کرده بر سایر موجودات
 تفوق و قرب داد و شکر بیرون آر و هم

و قیاس نردان پاکیزه پندار است که افراد
 تشنه انسانی را امر با اجتماع و اتحاد و هر یک را
 با فطره ساعی در رفع احتیاجات دیگری
 و در و ابدی ای بر حقیقت حق انانی
 و جلیل دولت امکانی خاتم انبیاء
 (محمد ماضی) که علم کفر و طغیان را بر انداخت
 و از ظهورش آثار الهیه رواج یافت و برل
 بیت طاهرش که خانواده عصمت و طهارت
 و معن علم و کرامت اند و سلام بر

مشایخ عالی مقام که هر یک حافظ شریعت

(محمدی و حال لوای احمدی اند)

(و بعد) چنین گوید محتاج بر محبت خداوند

(محمد بن محمد فرما فرما) طالب ترا که چون براد

غریزم پیشتی میرزا دین ایلم خیال داشت

که بحث مرفوعات را بخواند لهذا باشد این مبحث

بطور فارسی و عباراتی واضح که مشار الیه

نویسم لهذا با عدم وقت و قلت علم شروع

کرد در این بحث امید از کرم عیسم ناظرین

آنکه هرگاه بر خطای واقف شود به چشم انعام

نظر فرستاده بقلم عفو اصلاح فرماید و

بر این بی بضاعت خورده نگیرد چرا که مجبور

بود که دکانه نویسد (چونکه با طفلان پرو

کارت افتاد) غیر این منطق لای بایستاد

و السلام

(مطالب در ضمن مقدمه و حجت فضل بیان

میشود ان شاء الله تعالی)

(مقدمه)

که انسان شروع در هر کاری که میکند
اولاً باید موضوع آن کار را بداند و الای
شروع در آن کار بکند / مثلاً هرگاه
علم طب بخوانیم اولاً باید بدانیم که آن چیزی
که عمل میشود بر او مسائل طبیه بدن انسان
از چلیبیت صحت و بقیه / و الا اگر این
موجود نباشد بکه میگوید **تب بادل در داری**
و باید فلان غذا را بخوری یا فلان دوا را بخوری

نمونه کلمات
نمونه کلمات
نمونه کلمات

ج موضوع علم نحو (کلمه و کلام) و
هر چیز که گفته میشود در علم نحو از این دو چیز است
اما (کلمه) عبارتست از یکی یکی الفاظ
که شخص آنها گفتگو میکند بدون اینکه
یکبار نسبت به دیگری بداند مثلاً (چین
وحسن نفی زید عمر و آب نان اینها
و نشستن) اما هرگاه یکبار از آنها نسبت
بداند مثلاً اگر بگوید (زید رفت) او
باید و لفظ با هم یک کلام شود اینک

کفیم زید ایستاده است که بباره عربی
این طور میشود (زید قائم) که بک کلام است
و دو کلمه

س (۲) این زید قائم که گفته شد آخر قائم

چه حرکتی دارد (ج) آخر قائم با مرفوع

و یا منصوب و یا مجرور است مرفوع مثل
(جاء زید) مرفوع است منصوب

مثل (دیت زیداً) و مجرور است مثل

(مثل مرت زید) و هر یک از این رفع

و دو کلمه که در این است

و که دو واژه است مجرور و که ناخوش میشود
اولاً باید انانی موجود باشد آنوقت
ناخوش و دو واژه است مجرور و هم چنین گفته
منابع دیگر مثلاً (زرگری)

زرگر هرگاه بخوابد صورت انکشتی بسیار دیا

با دیگر یا سواد در خارج موجود کند اولاً

باید موضوعی را که این صورت بر او عارض میشود

از قبل طلا و نقره یا غیر اینها بدانند آنوقت

بماد را با انکشتی بسیار دیا و آتایید است

فی تفرقه باطله با غیر آنها از فقرات بتوان انگشتی
 یا چاه و ریاضه دیگر ساخت
 پس حاصل مطلب این شد که اینان شروع
 در هر علمی میکنند و الا باید موضوع آن
 علم را بداند پس بنا بر این ماکه بخوانیم
 شروع در علم نحو کنیم اولاً باید بدانیم
 که موضوع این علم چه چیز است آنوقت
 در او گفتگو کنیم

(س ۱) موضوع علم نحو چه چیز است ؟

و نصب و جر که در آخر کلمه بود یا بواسطه
 عامل است مثل مثلای سابق بواسطه
 عامل نیست مثل (رایت پیوسته)
 قسم اول که اعرابشان بواسطه عامل بود
 بنامند آنها را معرب چشم و دوم که
 اعرابشان بواسطه عامل نبود یعنی
 (س ۲) معربات کدامند ؟
 (ج) معربات از قراری که شبیهی
 یا مرفوع اند یا مجرور و یا منصوب

(۱) مرفوعات پنجم اند
 (۲) مرفوعات بر دو قسم است و
 آن دو قسم هم با همیه مرفوعه لا غیر یا
 مرفوعه لا غیر
 (۳) نوع اول که مرفوع اند لا غیر که آن
 (۴) قسم اول که مرفوعه لا غیر در جای
 قسم اند و اما آنرا در چهار فصل ذکر کنیم
 و فصل اول فاعل فصل دوم ماب
 بجای فاعل فصل سیم مبنی فصل چهارم

فصل اول مابیه در فاعل گفتیم
 به آنکه هر فعلی در خارج موجود
 شود لابد است که آن فعل را فاعلی
 موجود کند زدن یا رفتن یا آمدن که فعل
 آنها زود رفت یا آمد است که بطور مثال
 عربی گفته میشود (ضرب دهب جا)
 است به باید بود اسطه فاعلی موجود شود
 مثلاً میگوئیم زب رفت یا آمده
 و در این باب عربی مابیه فعل حمل آورد و فاعل

مؤخر مثل (ضرب زب) با قام عر

که سال ضرب که فعل است مقدم و از

که فاعل است مؤخر پس حاصل مطب

این

تعریف فاعل را بدانیم و این است

فاعل آنچه است که اسناد داده شده

باشد فعل بوی آن فاعل در حاتی که قوام

و موجود شدن فعل در خارج بواسطه

فاعل است مثل (علم زب) ^{فعل} ^{فعل} ^{فعل}

س فاعل بر چه قسم است ؟

ج

ج فاعل بر دو قسم است یا اہم

ظاهر است یا ضمیر اہم ظاهر مثل

(قام زب) ضمیر مثل (ضرب) ضربا

س ضمیر بر چه قسم است ؟

ج ضمیر بر دو قسم است یا بارز یا

مستتر یعنی پوشیده بارز مثل (ضرب)

فاعل تائے است متصل بفعل شده است

که ضرب باشد و این ضمیر را چشم می نهم

یا ضمیر مستتر است مثل (ضرب) که ضمیر

پنهان

در اوسته و فنی که ضرب گفتیم و مورد گفتیم
نمی توانیم بود با چشم به بینیم و این ضمیر را میسر
می نامند

(س) این ضمیر میسر که شما گفته در اینجا

میسر است (۵)

این ضمیر در شش با میسر است و چشم او را
نمی توان دید **اول** ضمیر در مقدر و مقدر و فعل

او مخاطب میسر است و جوابا مثل (ضرب)

(و اضری) که در ضرب ضمیر است میسر است

و در اضری ضمیر است میسر است بطور و جواب

و چشم می تواند آن ضمیر را به بیند

و **دویم** در فعل مضارع عیبه آن فعل می بود

و تا خطاب باشد مثل (تضرب) که

اول و تا خطاب است و در تضرب ضمیر

میسر است الضاء بطور و جواب بغیر

میسر می تو یک مرد حاضر در زمان آینده و

صبغه مخاطب است از فعل مضارع و مقدر

نه کریم است

پشم فعل مضارع بکده آمده باشد
 به نمره ~~بجمله~~ و عبارت دیگر میگویم
 وحده باشد و در آنجا هم یعنی در مکالمه
 ضمیر مستتر است بطور وجوب مثل
(انضرب) که آمده است
 به نمره و ضمیر نا و اد مستتر است
 و انضرب را هم چشم نمیتوان به الضامین
 من بگوید یا مکنین را در زمان آمده
 چهارم در فعل مضارع بکده آمده

بنون عبارت دیگر میگویم
 مثل **(انضرب)** ضمیر مخن و اد مستتر
 بطور وجوب و انضرب الضمانا و فتره
 ذکر نشود نمیتوان به ضرب صفت مکمل
 مع العبر است یعنی بنزاع ماکب مرد
 یا دوم باشد مرد در زمان آمده **(انضم)**
 در فعل است، مثل **(ما جانی القوم ماعدا)**
 ضمیر بود و اد مستتر است که بر میگردد به
 بعض که از قوم مستفاد میشود بفرمانه

مرا قوم مکر یعنی از قوم که زبده است
 ششم در فعل تعجب مثل (ما چنین بود)
 بک ضمیری نومی چنین بهتر است
 که به ما بر میگردد و آن ضمیر هم هو است
 یعنی چه چیز نیکو کرد زبده را
 (س ۹) شما گفتید که در تکلم وجهه که
 اضراب باشد ضمیر انا در او بیشتر است
 وجهه میگوید در اقوم انا که ضمیر ظاهر است
 در اقوم انا خیال کن این ۸۹

انا ضمیر است و ظاهر شده است
 این انا که در اضراب انا با اقوم انا با اضراب
 با علم انا ضمیر است خیر این انا
 تا که از برای اضراب با فلان است
 و میگوید فمئت انا مانصرت انا با غیر
 اینها همه تا که انا از برای فعل و آن ضمیر
 توی خود فمئت با آنهاست

«قاعده»

س فاعل شود بر مفعول مقدم
 در ضمیر انا و انا

داشت. ۱۹

(ج) بحسب قاعده باید فاعل را

بر مفعول مقدم اما در دو صورت :

واجب است فاعل را مقدم داشت

و در دو صورت واجب است مفعول

مقدم داشت. ^{نست}

آن دو صورتی که واجب است فاعل

بر مفعول مقدم داشت که آمدند

(ج) به آنکه باید فاعل را مقدم داشت

بر مفعول مثل (نصه زبیه عمرو) زبیه که

فاعل است بر عمرو که مفعول است

مقدم داشت و جمله اینست

فاعل انگیزی است که فعل از او صادر

میشود و مفعول انگیزی است که فعل بر او

واقع میشود مثل اینکه باری کردن از

زبیه صادر شده است و بعمر و زبیه

مثلاً در مثال که نشسته زبیه باری

کرده است و عمرو باری کرده نشسته

کسی

و این برپی است که از او خبری صادر
شود شان او با تراست از کسی
بر او خبری صادر شده است
و اما آن دو صورتی که واجب است
فاعل بر مفعول مقدم نشود اول
در جای که ترسیه نشود اشتباه
مثل در اسم مفعول که اغراب
فاعل و مفعول هر دو مقدم باشد مثل
(ضرب عیسی موسی) اگر عیسی زده است

واجب است که او را مقدم داشت
و اگر موسی زده است فاعل است
واجب است که او را مقدم داشت
بجمله اینکه اگر فاعل را مقدم نداریم
معلوم نمیشود که کدام فاعل اند و کدام
مفعول بخلاف آن صورتی که اغراب
آن فاعل و مفعول مقدم باشد اما
اشتباه نشود که در این صورت هر
کدام از فاعل و مفعول را مقدم داریم

فرقی ندارد مثل (اکل عیبی کثری)
 که عیبی فاعل است و کثری مفعول
 حالا میشود کثری که مفعول است مقدم
 به اریم و بگویم اکل کثری عیبی بجهت
 اینکه بیچ وقت کلابی عیبی را اینخورد
 پس معلوم است که هر کدام را مقدم
 به اریم معلوم است که فاعل عیبی است
 و کثری مفعول دوم درجانب
 که فاعل ضمیر متصل باشد و مفعول هم نهم

از فعل باشد مثل (ضربت اریم) که ضرب
 فعل فاعل اریم مفعول بجهت اینکه تا ضربت
 بی ضرب نشود بخوانیم بجهت اینکه ضمیر متصل
 در دو جا واجب است
 که مفعول بر فاعل مقدم شود اول
 در جانب فاعل متصل شود ضمیر مفعول
 مثل (ضربت اریم علامه) که حالا ضمیر
 مفعول که بواسطه متصل است به علام
 که فاعل ضرب است و از اینجهت مفعول مقدم

دویم در جای که متصل شود

بفعل ضمیر مفعول مثل (خورد زبانه) که

حالا کاف مفعول است و متصل بفعل شده است

و فاعل مؤخر از فعل و مفعول باشد و از این جهت

مس اگر فاعل مؤخر از نعم و مبنی باشد

فاعل مقدم باشد چکار باید کنیم ؟

۱) اگر فاعل مقدم باشد مفعول

مؤخر می آید و اگر مفعول مقدم فاعل را

مؤخر می آید

باشد

فصل دوم

از مرفوعات نایب بجای فاعل است

نایب بجای فاعل را

بگویند که ام است آن مفعول است

که قایم مقام یعنی جانشین فاعل باشد

مثل (اکل زبانه) زبان فارسی یعنی

خورد زبانه را حالا اکل فعل زبانه فاعل و

نخبر مفعول و اگر نخواهیم نایب بجای فاعل

قرار پیسم اکل را فتحه را بدل نظم میکنیم
 و فتحه کاف را بدل کسره میکنیم آنوقت
 نایب بجای فاعل میشود مثل (اُکَلْ اَنْزَلْ)
 که حالا فاعل که زید بود برداشتم و مفعول
 که خبر باشد جانشین زید شده است
 و اعراب اولش را برداشتم و یک
 اعراب تازه با و میدهم و صغره فعل مجهول
 (فعل) یا (فعل) بی فعل نایب
 بجای فاعل باید مجهول باشد بخلاف فعل

معلوم یعنی فعل و فاعل باید معلوم باشد
 سر چه مفعول نایب بجای فاعل
 میشود و چه مفعول نمیشود

(8) مفعول دوم باب علت و
 (مفعول پیسم باب علت مفعول له)
 (مفعول مع) نایب بجای فاعل نمیشود
 (و مفعول به) و مفعول مطلق و مفعول فيه
 نایب بجای فاعل نمیشود
 سر چرا مفعول له و مفعول مع نایب

بجای فاعل **ج** می‌شوند
 مفعول له اگر نایب بجای فاعل شود
 یا مفعول معه بجهت آنکه اگر مفعول له نایب بجای
 فاعل شود غرض ماقول می‌شود بجهت آنکه
 وقتی که نایب بجای فاعل می‌شود چونکه
 منصوب است و نایب بجای مرفوع است
 آنوقت نصب مفعول له می‌رود و مرفوع می‌ماند
 و غرض از مفعول له افاده تعلیل بود
 عین وقتی که مرفوع است برین افاد

می‌رود و از اینجهت نایب بجای می‌شود
 و مفعول معه بجهت غرض ما از او است
 که افاده معیت مکتب وقتی که نایب
 بجای نصب و می‌رود و این افاد هم
 می‌رود و غرض ما از اینافاد می‌شود

(س)

اگر مفعول به در کلام مفاعیل دیگر می‌باشد
 (ج) مفاعیل دیگر می‌آیند
 (س) یعنی همه مفاعیل و آن مفاعیل

که نایب بجای فاعل میونند مساویت
 (ج) خبر همان مفاعلی که نایب
 بجای میثند در این صورت مساویت
 یعنی مادامیکه مفعول نباشد اینها
 مساویت

(فصل سیم)

از مفعولات مبتداست و آن هم بر
 دو قسم است اول ایتم جامی است
 که مجرد باشد از عوالم لفظیه مثل (زید قائم)

که زید مبتداست و رفع او بواسطه عامل لفظی
 نیست بلکه بواسطه ابتدائی است که
 عامل معنوی است بعبارة اخری عامل
 زید همان بودن خود او است در اول کلام
 بخلاف اینکه میگوئی (ضرب زید قائم) که در
 اینجا عامل لفظی است که (ضرب) باشد
 دوم صفتی است که یکم کرده باشد بحرف
 نفی یا بحرف استفهام یعنی پیش از
 مبتداء وصفی یا حرف نفی باشد یا حرف

استفهام مثل (اقام زید) کیم بحرف
 استفهام کرده است و در اینجا قائم که
 وصف است و کیم همزه کرده است
 و زید فاعل است و جانشین خبر است
 مثال آنجا کیم کیم بحرف نفی کرده باشد
 مثل (ما قائم) و به آنکه این جمله
 وصفی یا باید رفع به به اسم ظاهر را
 تا فاعل و به به خبر باشد مثل مثال
 که نشسته یا آنکه خبر بر آنکه در حکم اسم ظاهر

باشد مثل ضمیر منقصل و از این قبل است
 قول (من) (اذا غلبت ان) یعنی
 ابراهیم) بر زبان فارسی یعنی آ
 اعراض کننده هستی تو با ابراهیم
 پرو و کار خود شاه بر سر است
 در اینجا فاعل ارا غلب است و به به
 خبر خود ارا غلب است
 سر این جمله وصفی یا بعدش
 چند صورت میشود خوانده

چ هرگاه این مطالب معلوم شده پس
 بآنکه مبداء و صفت نسبت با بعدش
 چهار صورت می بخشد و یا هر دو مفردند
 مثل (اقائم زید) یا هر دو ثنی اند مثل
 (اقامان الزیدان) یا جمع اند مثل
 (اقامون الزیدون) یا وصف مفرد است
 و مابعد و ثنی و جمع مثل (اقائم الزیدان) و
 یا وصف ثنی و جمع است و مابعد و مفرد
 مثل (اقامان الزیدان) اما وجه اول پس

ترکیب دارد مثلاً (اقائم زید) حالا اقام
 مبداء و زید فاعل و سد خبرش و میشود
 هم بگوئیم اقام خبر مقدم و زید مبداء و موزر
 باشد بواسطه اینکه خبره است فهمام است و
 صدارت طلب اما وجه دوم
 یک ترکیب دارد و آن اینست که بگوئیم
 اقامان الزیدان یا هر دو را جمع بخواهیم
 اقامون الزیدون که اقامان یا اقامون
 خبر مقدم و زیدون مبداء موزر و نمیتوانیم

کوانیم اقامان یا اقامون مبه اوزیدون
فاعل و مبه خبر

س ج راغیوانیم کوانیم اقامان یا
اقامون مبه و ما بعدش مبه خبر

ج قاعده ایت که هرگاه

فاعل فعل باشد فعل مثل ایم فاعل و ایم
مفعول و غیر اینها هرگاه مبه با جمع شده باشد
فعل و مبه فعل را از علامت مبه معری و
و در اینجا وصف علامت مبه و جمع دارد

یا جمع

پس ترکیب هیچ (اقامان الریدان اوزیدون)

ایت که کوانیم خبر مقدم اند و مبه ای موز

اما وجه سیم مثل (اقام الریدان اوزیدون)

پس ترکیب ایت که اقام مبه اباشند و ما

بعدش خواه مبه و جمع باشد فاعل و مبه

مبه و میشود خبر مقدم و مبه ا موز ساخت

س ج راغیوانیم خبر مقدم و مبه ا موز

پس ساخت ؟

ج بجهت اینکه خبر مشتق باشد بطنی با

منه باشد و در اینجا بطوریت بجهت
آنکه اقامت مفرد است و الزم بدان
ثبته و جمع اما وجه چهارم مثل
افانان زید یا افانان زید پس
بدانکه این دو وجه غلط اند بجهت آنکه اگر
نخواهیم افانان را خبر مقدم بگیریم لازم
است که ضمیر ثبته بر کرد مفرد و اگر نخواهیم
افانان را منته بگیریم لازم می آید که افانان
و فاعل داشته باشد یکی ثبته و آن

و آن ضمیر ثبته است و یکی مفرد و آن
زید است و غلط بودن این در محال
مواضبط است

ست یا منته الی خبر ذکر میشود ۹
(۸) منته الی خبر ذکر میشود الی
ست در چند جایی خبر ذکر میشود
(۹) منته الی خبر در چهار جا
ذکر میشود **قاعده**
کافی حذف میشود خبر بطور و خوب

اول در جالی است که خبر مبداء و لاحق
 گفته بر معنی مغایرت یعنی دال بر معنی مغایرت
 کرده باشد و بعد از او و معیت در آید
 مثل اینکه عرب میگوید (کل رجل و صنفه)
 که تعبیر اینست (کل رجل مفعول مع صنفه)
 ترکیب میشود (کل مبداء و مفعول خبرش
 حذف شده است و آن و او هم
 بمعنی معیت است با ما بعدش جانشین
 خبر محذوف شده است با بعد و هم و صنفه

معنی (در مردی نزدیک است با حرفه
 خود) و دوم در جانب که وصف
 مصدر مضاف باشد با اهل تفضیلی که
 اضافه بمصدر شده باشد مثل اینکه عرب
 استعمال میکند (اکثر شرب ابو بکر مثنوی)
 اکثر اشم تفضیل و مبداء اضافه شده باشد
 به شرب که مصدر است پیوسته مفعول
 شرب است مثنوی حال از پیوستن و تدبیر
 انبیت (اکثر شرب ابو بکر ماصلا اذ کان

مثلاً) که حاصل خبر بوده است حذف
 شده است یعنی زیاده نوشتن قافیه
 در حالتیکه مملو شده باشد و این مثلاً
 که کفیم حال است و جانشین خبر محذوف
 شده است که حاصل باشد
 مثال آنجا بکه مصدر مضاف باشد یعنی
 مصدر بکه اضافه شده بیک بهم و بکری
 مثل اینکه اضافه شده باشد به (یا)
 متکلم مثل قول عرب که میگوید (ضری زیاده)

قافیه) که تقدیر نیست ضری زیاده حاصل
 اذ انکان قافیه حاصل خبر مبداء که ضرب
 باشد حذف شده است و قافیه محال است
 و جانشین خبر محذوف که حاصل باشد
 یعنی زدن من زید را بواسطه این بود
 که با پیست و در این دو جا که ذکر
 کردیم مبنای خبر ذکر می شود بطور وجوب
 پیوسته از اینجا که مبنای خبر ذکر می شود
 در حالتیکه که وصف مابعد از لولای غیر

مثل **لولا علی ملک** عمر بر کب اینست لولا
 لولای امتناع علی بنده انبرنده که علی باشد
 حذف شده است و موجودی حذف
 شده است که خبر علی باشد **ملک** خوا
 لولا و عمر فاعل ملک و جانشین خبر محمد
 که تقدیر میشود **لولا علی موجود ملک** عمر
 بنی اگر علی موجود نبود بهر این عمر ملک
 میشد
 پیام در جالی است که وصف نامفهمه

واقع شده باشد بعبارة آخری قسم خود
 باو شده باشد قول عرب (لعمرك الله انی
 لقد برأفت لعمرك قسمی الاقمن) که
 قسمی خبر لعمرك بوده است حذف شده
 و جواب قسمی جانشین خبر حذف شده است
 که اقمن باشد حذف شده است یعنی
 قسم بجان تو هر این می ایستم
 است مبتدا معرفه است یا مکره؟
 ۸ مبتدا اینست که معرفه باشد

ست نکره شود باشد ؟
 ج نکره شود باشد در وقتی که قاید
 داشته باشد
 قاعده

بدانکه حق متدانیست که معرفه باشد در سوال
 پیش گفته شد که معرفه باید باشد
 ست متدانیست که معرفه باشد ؟
 ج بجهت اینکه متدانیست که معلوم علیه است و
 حق معلوم علیه است که معرفه باشد بعبارة

آخری باید حکم کنی بر او مثل اینکه بگویی
 زید استاده است پس زید برانست
 چگونه توانی حکم کنی که زید استاده است
 بعبارة آخری بکنی بدی متدانیست اما متدانیست
 که برادرش است باید بگوئیم که زید
 برادرش است که آن عمرو بداند که زید
 اسپم برادر خود است حالا اینجا
 زید که معرفه است متدانیست آوردیم و خبر را
 نکره دانست پس در فصل خبر ذکر میکنم که

خبر را باید مکرر باشد و بعد بجهت اینکه زید
 که اسم برادر عم و بود مجهول بود در نزد
 خودش و بکر معلوم کرد که بدانند اسم
 برادرش را و من بعد اسم برادرش را
 خواند و بگوید که زید چکار کن و چکار کنی
 بعضی اوقات میشود مکرر باشد
 بجهت فایده و او اینست مثل **مرغ غنچه**
 یعنی پلنگ پیش زید است و فایده او
 اینست که ما فغانیم پلنگ پیش زید است

و خبر تا رکی این کلام همین است

افضل چهارم

از موقوفات خبر است و خبر آن است
 که برهنه باشد از عوامل لفظیه و این صفت
 داشته باشد بسیار و اسناد
 داده شده باشد خبر را به مثلاً مثل زید
قائم که اسناد ایشان را بزرگ بود
قائم که خبر است داده ایم
ست خبر رجعتیم؟

ج خبر برد و پست خبر مشتق
 و خبر جامد خبر مشتق هم برد و پست
 بارفع میدهد ضمیر را تا فاعلش باشد مثل
زید قائم که ضمیری نوی قائم مبتداست
 که بر میگردد و زید (دویم بارفع میدهد
 اسم ظاهر را مثل **زید قائم** ابده
 هرگاه این افتام معلوم شد پس بدان
 که خبر در دو صورت مطابقت یافته
 میکند و در یک صورت لازم است

(**خاتمه ختم کننده**)

به آنکه حق خبر نیست که مکره مثل اینکه
 غنه اخفی اولو که معرفه باشد حالا بجهت آنکه
 باید بواسطه او خبر بدی و اگر معلوم باشد
 فائده ندارد و گفتن او اسباب تنخیر است
 و این مثال که میفرم مرا مسخره نکنی بجهت
 قنانه نرتو میگویم اگر تو استیاد
 زید را به انی دیگر چه فایده دارد در آن
 تو یا عرو کسی بگوید زید استیاده است

هیچ فایده برای عمرو نه ارد اما وقتی کوی
 که در نزد زید ملک است شاید بکند
 بان مرد خبر آورد زنده به بند و در آن مثال
 نازکی نه است که به بند
 خبر معرفت میشود باشد
 ۵۸ شود معرفت باشد مثل (علی)
 اما خبر بجهت فایده معرفت شد داد
 اینست که ما بگوئیم علی امام ماست
 نه عمرو و نه عثمان و نه ابو بکر و نه غیر

که مطابق مکتب و تقصیل درجه اول دین
 (نمونه نام کند)

مطابق فایده است	الکلمه	نمونه
مطابق فایده است	مطابق فایده است	مطابق فایده است
مطابق فایده است	مطابق فایده است	مطابق فایده است

۵۹ در سینه قائم ابو ه چه است
 کرده است
 ۶۰ بجهت آنکه بند که بند است نوشت

و قائم که خبر اوست مذکر
(س) در الکنه لفظ مطابقت کرده است

چرا؟
چجند اینکه کلمه که مبتداست مؤنث است
و لفظ مذکر (س)

در مبتدا قائم خبر مطابقت کرده است
(ج) چجند اینکه هر دو مذکر اند و قائم
یک ضمیری است پس است که هو باشد
و راجع بر مبتدا

(س) خبر مبتدا مقدم باشد یا مؤخر
(ج) خبر محش است که مؤخر باشد
اما بطنی اوقات که مقدم میشود مثل
نعم رجلاً زید زید مبتدا و مؤخر و محلیه یا
بعدش که نعم رجلاً باشد (س)
مبتدا از یاد ترازی یک خبر میگیرد یا نه
(ج) بعضی اوقات از یک خبر زیاد
تر میگیرد و مثل اینها علو حاض که
مبتدا و علو خبر اول حاض خبر دوم

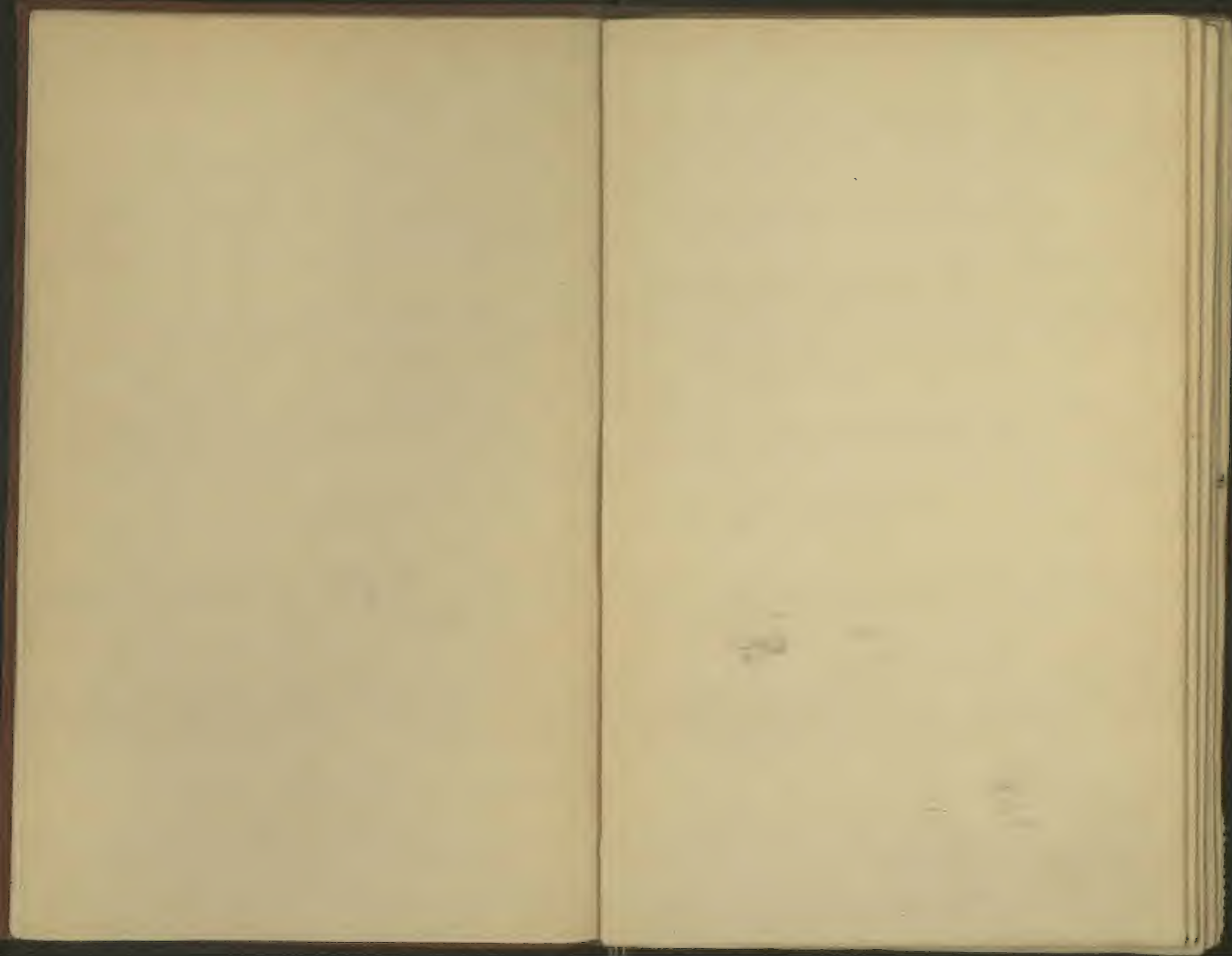
یعنی می خوش بازشش شربت
 خدای تعالی و صفت پیر سینه های پیرانیکه
 شناخته شود و قرار به جای مارا آنچه که دارد
 میشود با و در این در قات در جای
 خالصت مردم پاک نورا و قبول کن نواد
 انا به سیکه نشنیده سستی و علم سستی پس سستی
 دست به این میویم سبوی و سبوی دوست
 که محمد است و آقای خواناست و آل آن محمد
 ائمه معصومین سلام اجلاوات بر خود محمد و آل محمد

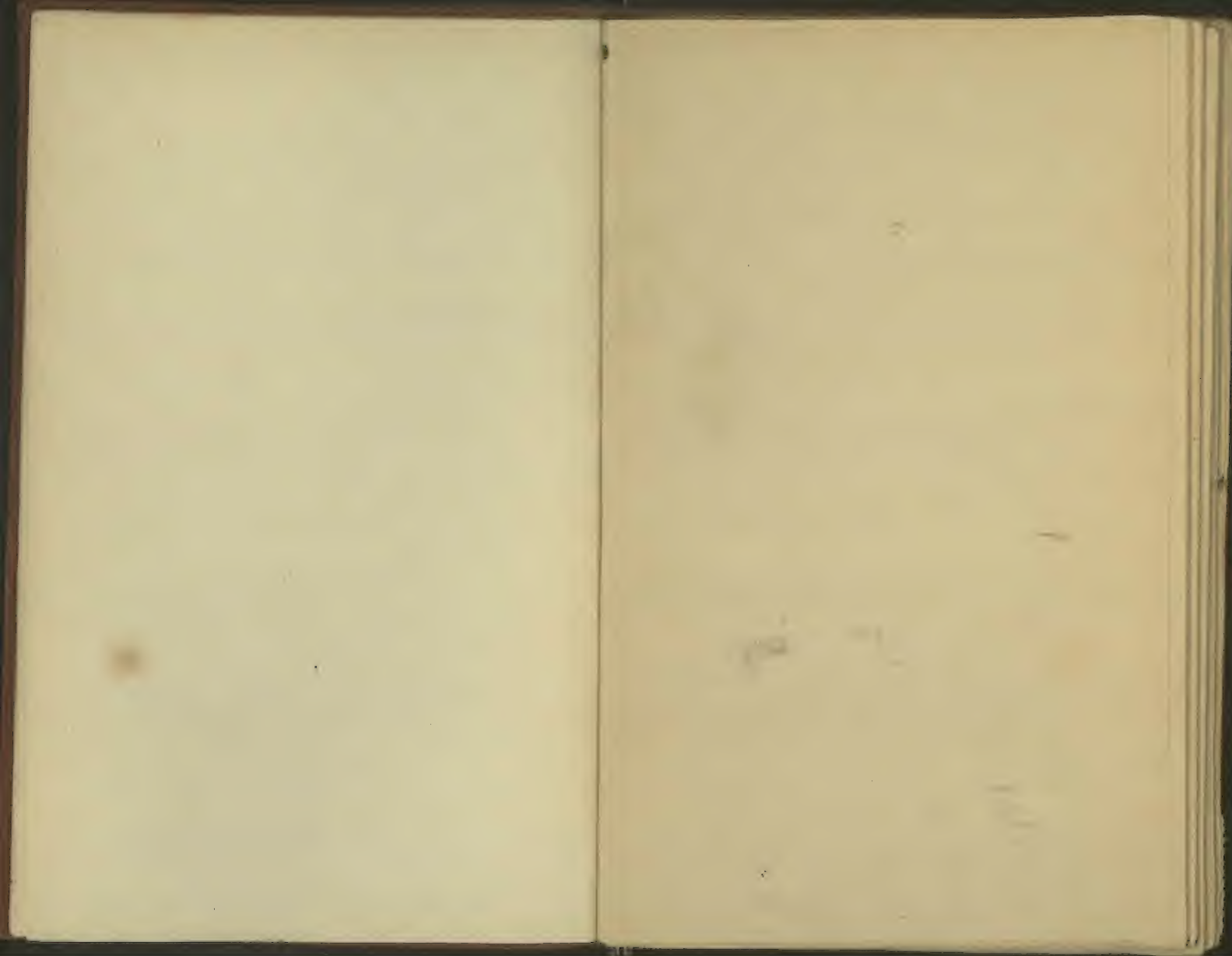


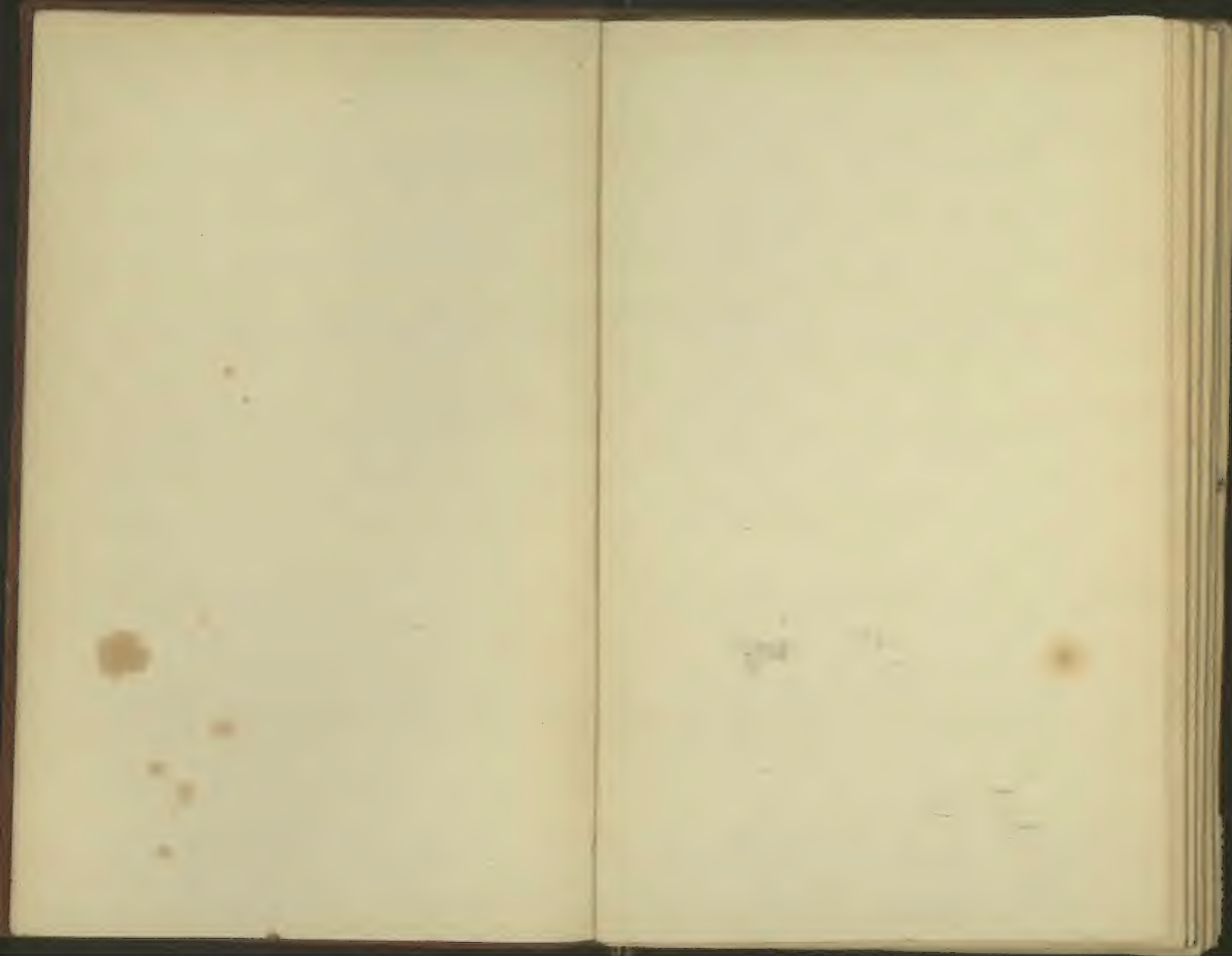
قد تم الكتاب في النسخ الفارسي
 بعون الملك الوهاب في سنة ۱۳۱۹
 في يوم الخميس عبت و تخم
 شرفی الفعدة الحرام
 في سنة ۱۳۱۹

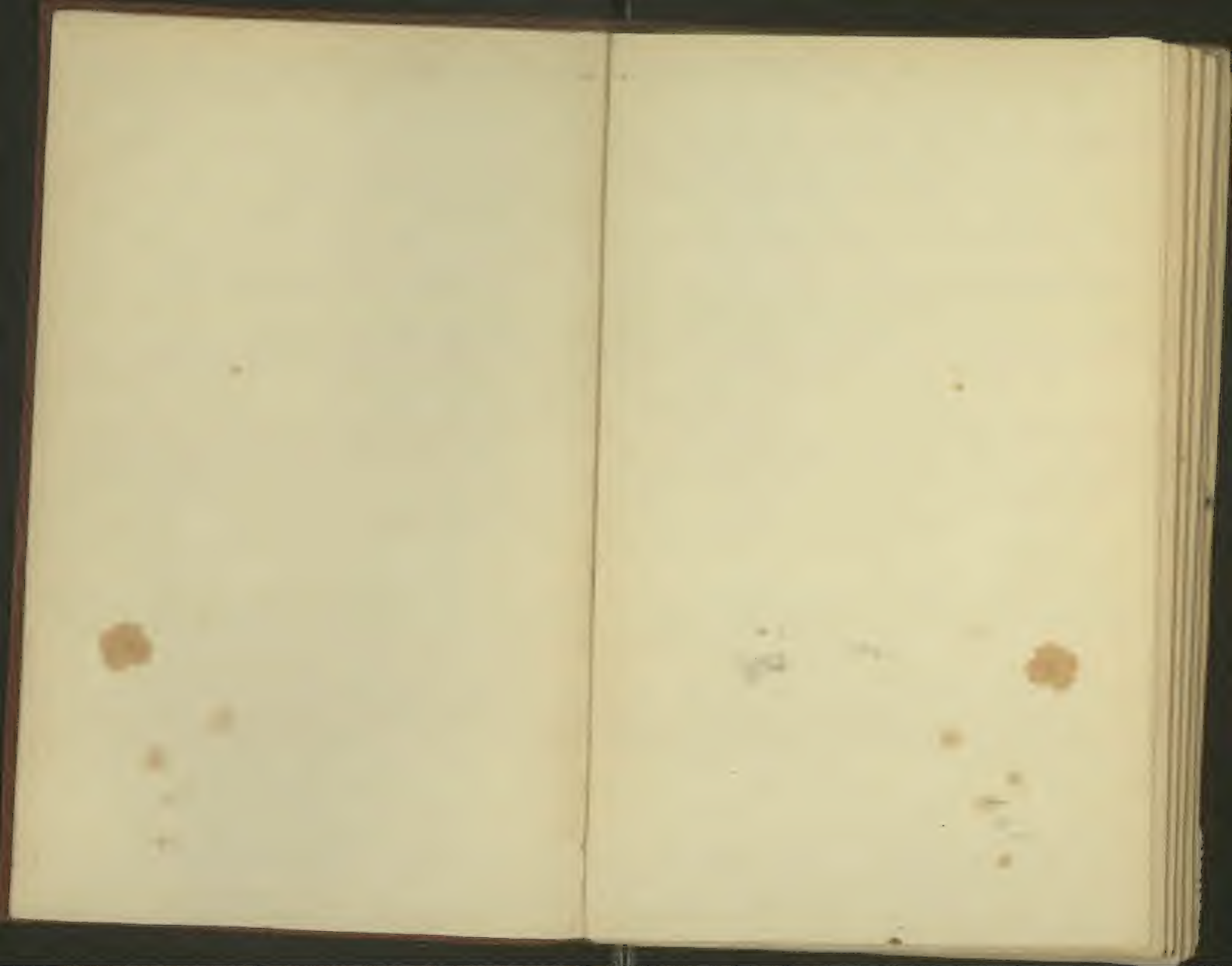
تجری
 هذا كتاب لوباع نوزده در
 الباع مغبوناً آتق و ده نصف در نه خدای
 سنت و صحت را در و در واقع در دست بخش
 و در حال مذاققت نموده در مدخل و فاین
 در ستم را نه است مقصد بود (شهاب)

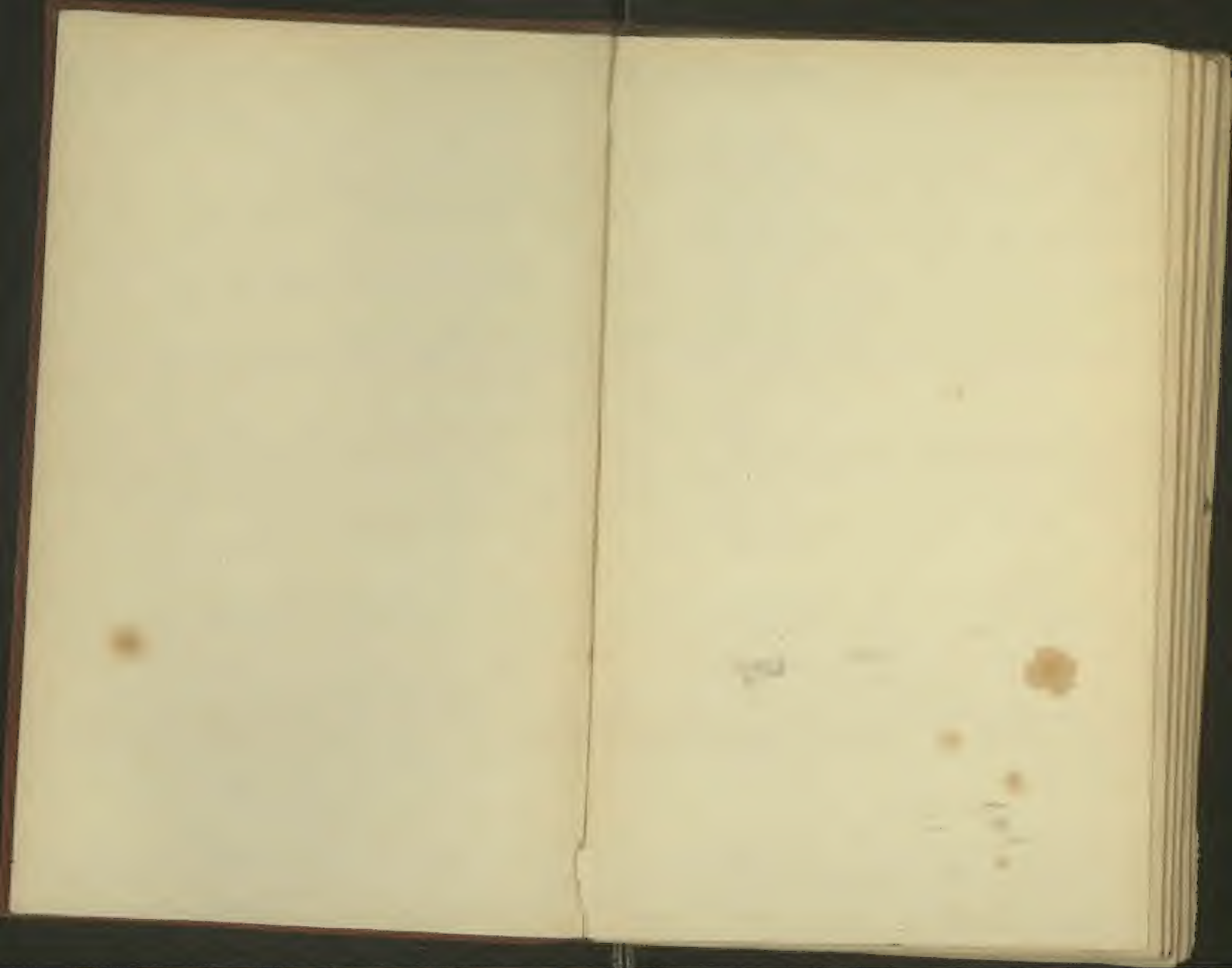
سنة ۱۳۱۹
 در سنه ۱۳۱۹
 در سنه ۱۳۱۹

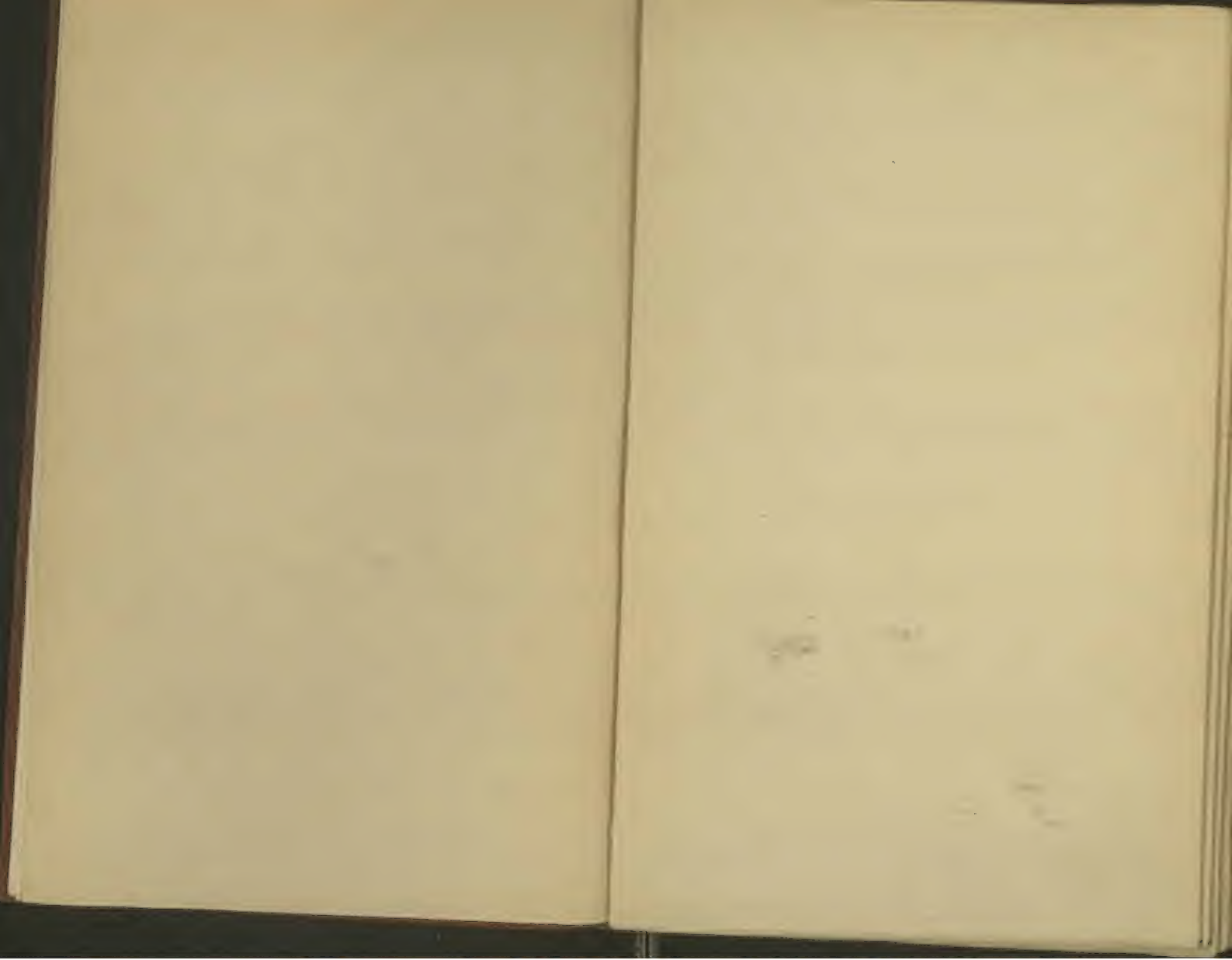


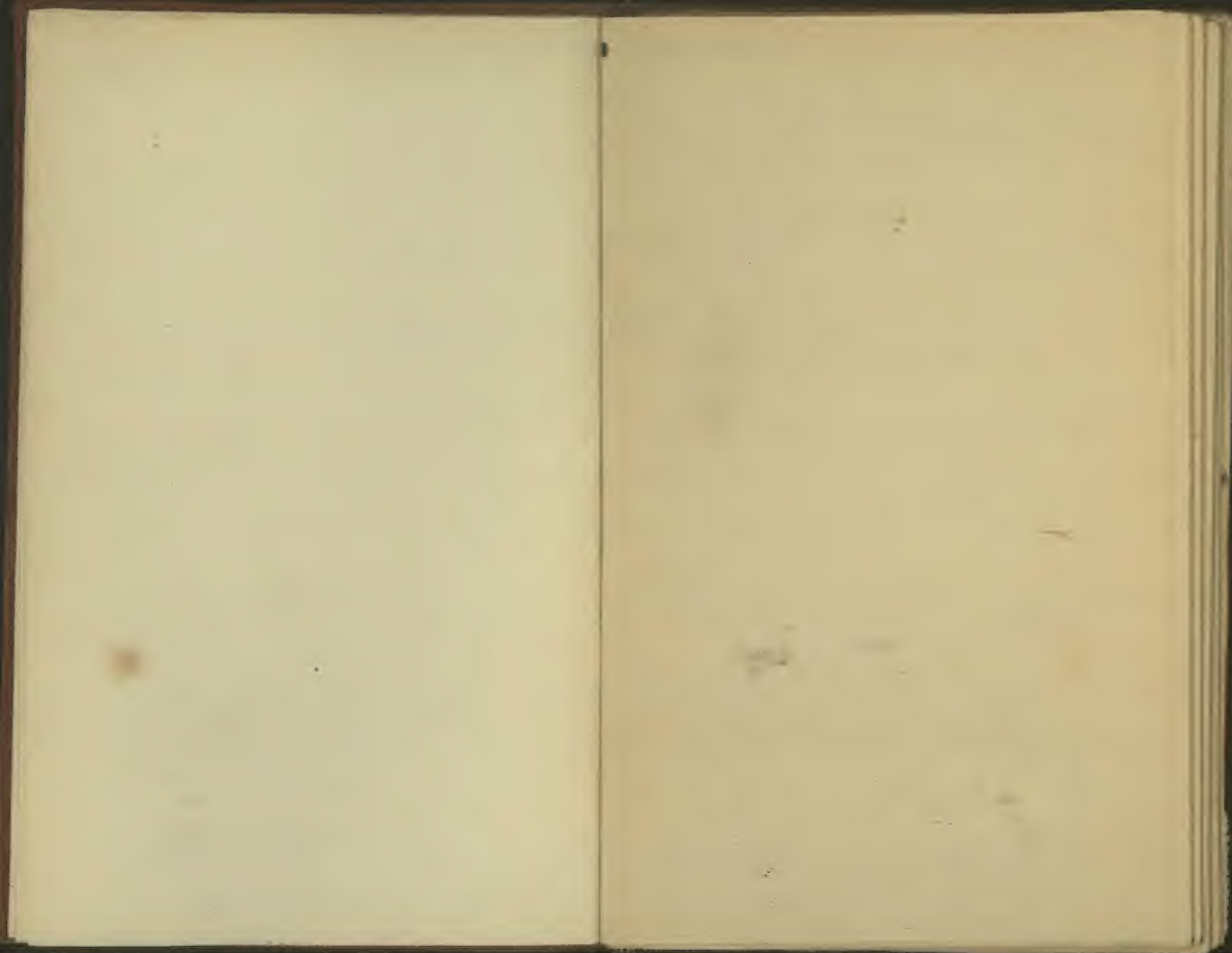


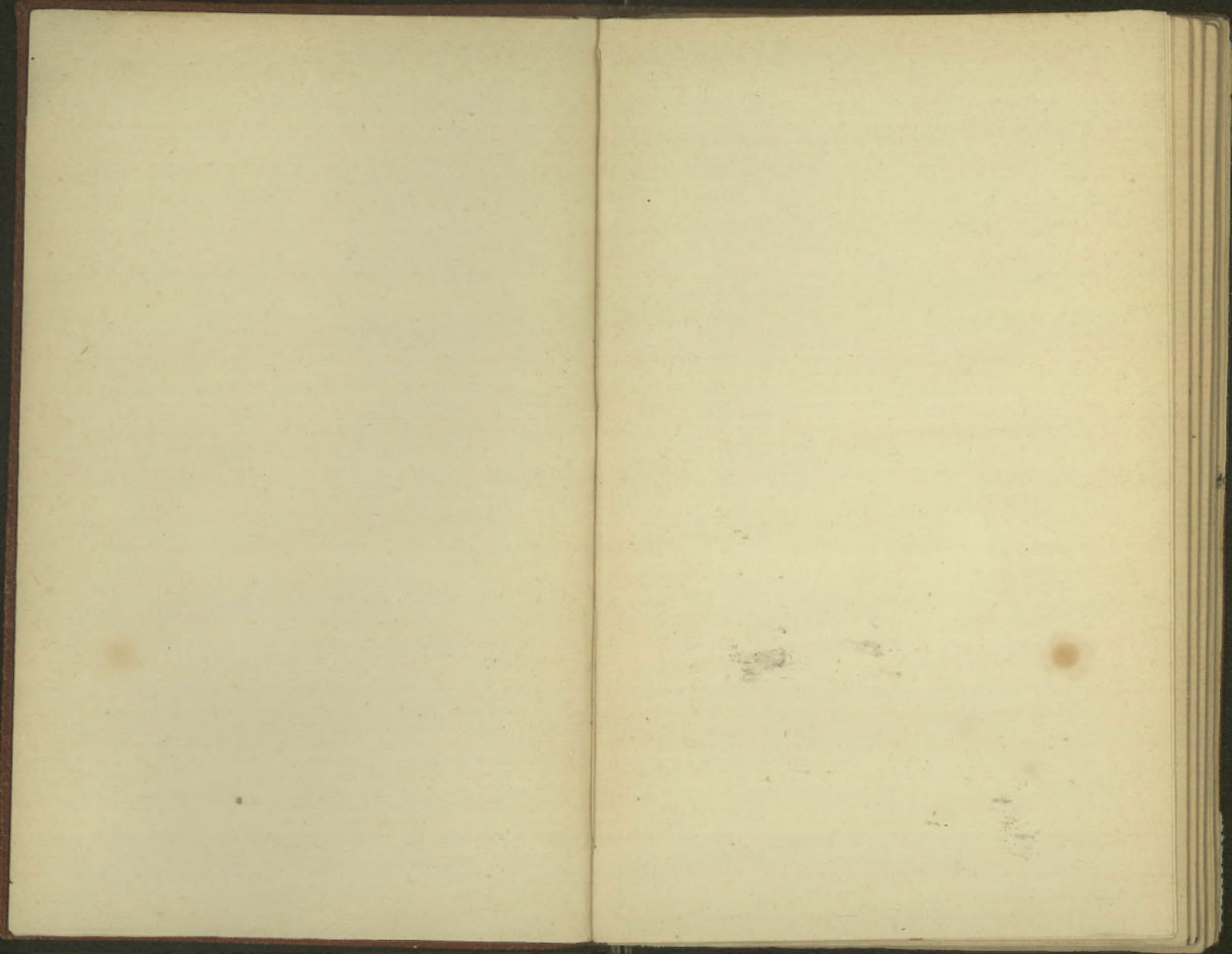


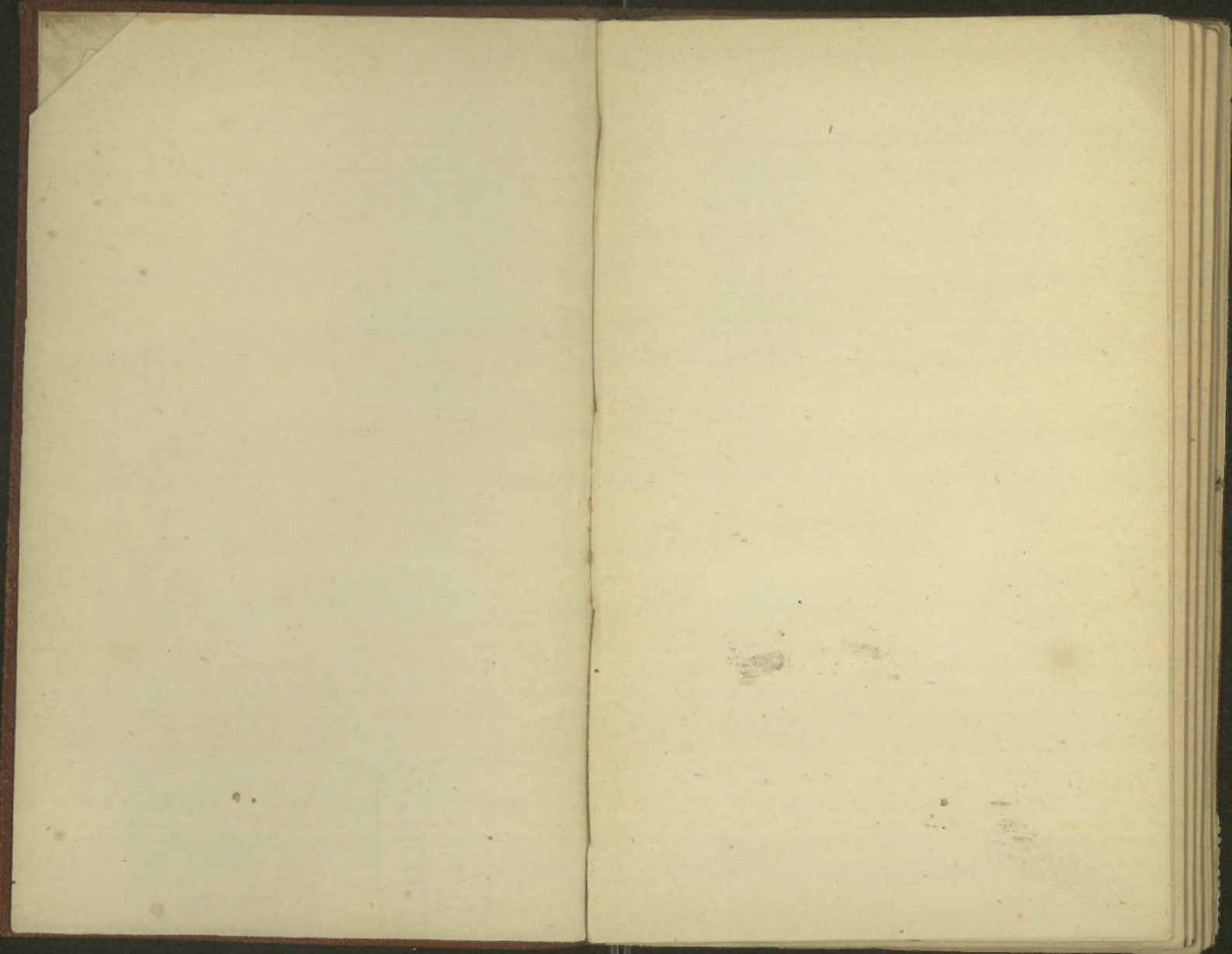














خطی اهدا